



مقاله پژوهشی

عیسی موسی‌زاده^۱

مصطفی عابدی جیغه^۲

محمدعلی ممینی^۳

آزادی در اندیشه کانت *

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۲۹

چکیده

مفهوم آزادی در دیدگاه کانت مفهومی عام است که نقدهای سه‌گانه و بسیاری از رساله‌ها و نوشته‌های او را در بر می‌گیرد. وی آزادی را بنیاد اخلاق معرفی کرده و آن را ویژگی بنیادی سوژه می‌داند. در نظر کانت آزادی به دو معنای سلبی و ایجابی وجود دارد که وی از میان این دو معنا، معنای دوم را برمی‌گزیند و آن را پایه اندیشه خویش قرار می‌دهد. این نوع آزادی به صورت فردی قابل تحقق نیست، بلکه در سایه اجتماعی شدن انسان ظهور می‌یابد. همچنین کانت تحقق آزادی را به تاریخ حواله داده و آن را تقدیری تاریخی به‌شمار می‌آورد. نویسندگان مقاله پیش‌رو را با هدف توصیف مفهوم آزادی در اندیشه کانت و اشاره به برخی کاستی‌های آن، با روش تحلیلی-انتقادی تدوین کرده‌اند. نگارندگان در نهایت با تحلیل مفهوم آزادی در اندیشه کانت به این نتیجه دست یافته‌اند که چند مسئله مهم در تحلیل مفهوم آزادی وجود دارد که کانت در تحلیل خود از مفهوم آزادی به آنها توجه نداشته است؛ از جمله معانی متنوع آزادی، جنبه‌های تاریخی و فرهنگی و زبانی عقلانیت، التزام مفهوم آزادی با رضایت و شادی.

واژگان کلیدی: کانت، امر فرآیدیدار، خودآیینی، آزادی، آزادی درون، آزادی سلبی، آزادی ایجابی.

۱. دانش‌آموخته دکتری فلسفه، محقق رسمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. mousazadeh@isca.ac.ir

۲. دانش‌آموخته دکتری فلسفه دانشگاه تبریز. m.abedi2015@yahoo.com

۳. دانشیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. ma.mobini@isca.ac.ir



مقدمه

می‌توان به یک معنا ادعا کرد مفهوم آزادی محوری‌ترین مفهوم در تاریخ اندیشه بشری است. اندیشه دینی و عرفانی همواره با توصیفات و توصیه‌های خود و به روش‌های گوناگون در پی هدایت انسان به سوی آزادی از امور دنیایی، منیت و کفر بوده است. اندیشه فلسفی با وجود اختلافات گاه عمیق میان فیلسوفان، بیشتر در تلاش برای آزادی انسان از اموری چون جهل، جزمیات فکری و رفتاری، نفوذ و اقتدار خارج و غیره بوده است. حتی به جرأت می‌توان گفت که تلاش‌هایی از این سنخ در دیگر حوزه‌های فکری اعم از علوم انسانی یا طبیعی کاملاً قابل مشاهده است. به این ترتیب می‌توان ادعا نمود آزادی یکی از دغدغه‌های اصلی بشر در طول تاریخ بوده و هست. از سویی هر نوع رویکردی که درباره این مقوله مهم اتخاذ شود، قطعاً تأثیرات مهمی در تمام ابعاد نظری و عملی ما خواهد داشت. برای مثال در نگاه کسی که آزادی را به معنای نبود هیچ مانعی مقابل امیال خود می‌داند، حقوق دیگری و رعایت آن نمی‌تواند معنایی داشته باشد. بنابراین بسیار مهم است که چه تعریف و رویکردی نسبت به آزادی داشته باشیم و یکی از مهمترین اقدامات برای داشتن رویکرد مناسب در باب مفهوم آزادی، دقت، تحلیل و گفتگوی گشوده با اندیشمندان صاحب‌نظر درباره آن است.

به نظر ما تحلیل دقیق دیدگاه کانت (به عنوان یکی از اثرگذارترین فلاسفه غرب در اندیشه فلسفی معاصر) درباره مفهوم آزادی می‌تواند مدخلی مناسب برای مواجهه، تحلیل، شناخت و بهبود مفهوم آزادی در عصر حاضر باشد؛ از این‌رو نگارندگان می‌کوشند ضمن ارائه دیدگاه کانت درباره مفهوم آزادی، ایده‌ها و مسائلی را مورد توجه قرار دهد که مد نظر وی نبوده است و توجه به آنها می‌تواند مقدمات بهبود و بازتوصیف مفهوم آزادی متناسب با مسائل و دغدغه‌های روز را فراهم کند.

پرسش مهمی که درباره مفهوم آزادی همواره مورد توجه اندیشمندان بوده، این است که آزادی به کدام ساحت انسان ارتباط می‌یابد. آیا آزادی به ساحت طبیعی انسان تعلق دارد یا امری است که در تناظر با وجهه روحانی او معنا می‌یابد. بسیاری از متفکران در طول تاریخ فلسفه بر آن بوده‌اند که آزادی، وصف جنبه روحانی انسان به‌شمار می‌آید. افلاطون با گفتن اینکه بدن، زندان نفس و عامل محدودیت آن است، طبیعت مادی را ضد آزادی برمی‌شمارد



(افلاطون، ۱۳۸۰: ۴۹۳). در اندیشه مسیحی نیز طبیعت مادی در تقابل با آزادی فهمیده می‌شود و گناه که مایه بردگی نفس است، زمینه سلب آزادی آدمی را فراهم می‌آورد (یوحنا، ۸: ۳۵). این در حالی است که در عهد تورات، گناه، عامل آزادی تلقی شده و فراروی از گناه به عنوان امری در نظر گرفته می‌شود که از انسان سلب آزادی می‌نماید؛ زیرا انسان با خوردن میوه درخت از فرمان خدا سرپیچی می‌کند و از هماهنگی با طبیعت خارج می‌شود (اریک فروم، ۱۳۹۹: ۴۰). براین اساس، سرپیچی انسان از امر الهی رهایی انسان از قید اجبار و خروج از زندگی ناآگاهانه بوده و سرچشمه آزادی به‌شمار می‌آید.

اما تلقی افلاطونی - مسیحی از آزادی، امری رایج در تفکر فلسفی غرب است و به نوعی بسیاری از متفکران دوران نوزایی و عصر جدید بر این باور بودند که آزادی را وصف سوژه انسانی برشمارند، بنابراین آزادی انسان به شورش علیه طبیعت تفسیر شده است. در نتیجه این دیدگاه، آدمی از طبیعت فاصله می‌گیرد و با فرد شدن، نخستین گام را به سوی انسانیت برمی‌دارد (اشتراوس، ۱۳۹۳: ۱۱۵). در عصر جدید دکارت آزادی را به ساحت فراطبیعی و جبر را به ساحت طبیعی مربوط می‌داند و با بیان مکانیکی از بدن و طبیعت (دکارت، ۱۳۹۰: الف: ۳۹۵)، ساحت طبیعت را ضرورت و جبر مکانیکی‌ای در نظر می‌گیرد که به صورت پیوسته و ضروری توسط خداوند اداره می‌شود (دکارت، ۱۳۹۰: ب: ۳۱۹). کانت در ادامه همین سنت فکری ظهور می‌کند و با تفکیک ساحت پدیدار از ساحت فراپدیدار، آزادی را به حوزه فراپدیدار ارجاع می‌دهد. وی از جمله فیلسوفان اثرگذاری است که درباره مفهوم آزادی، مانند بسیاری از مفاهیم دیگر، با دقتی مثال زدنی، دیدگاه نوین ارائه می‌دهد.

درباره پیشینه پژوهش پیش‌رو گفتنی است چندین مقاله در همین راستا به رشته تحریر در آمده است که همگی توسط نگارندگان به دقت بررسی شده‌اند. برای نمونه می‌توان به این موارد اشاره کرد: رضا برنجکار (آزادی و اختیار از دیدگاه کانت)، محمد محمدرضایی (آزادی از دیدگاه کانت) و (آزادی و خود مختاری انسان از دیدگاه کانت)، منوچهر صانعی دره بیدی (اختیار و آزادی در فلسفه کانت)، محمودرضا الهی (مفهوم آزادی از دیدگاه کانت). پژوهش پیش‌رو به لحاظ توجه به ابعاد مختلف دیدگاه کانت درباره مسئله آزادی و نیز نقد آن، رویکردی متفاوت با کارهای یادشده داشته و به‌ویژه در زمینه نقدهایی که به دیدگاه کانت وارد می‌کند، دارای نوآوری است، ولی می‌توان گفت اساساً مطالعه



پیشینه یادشده به نوعی راهنمای نگارندگان در پژوهش حاضر بوده است. نویسندگان در همین راستا می‌کوشند بیشتر بر اساس آثار خود کانت، ابتدا توصیفی جامع ارائه از دیدگاه وی درباره آزادی ارائه داده و سپس به نقد و بررسی آن بپردازند.

۱. آزادی امری فراپدیداری

کانت معتقد است اختیار انسان را از ساحت پدیداری به مرتبه موجودات عاقل منتقل می‌کند (کانت، ۱۳۹۵: ۷۲). وی برای موجودات عاقل دو نوع طبیعت محسوس و فوق محسوس برمی‌شمارد. طبیعت محسوس موجودات عاقل به طور عام تحت قوانین مشروط به شرایط تجربی است و می‌توان گفت که از منظر عقل (یا طبیعت فرامحسوس) چنین طبیعتی دگرآیین است. از سوی دیگر طبیعت فوق محسوس همان موجودات، برطبق قوانین مستقل از هر شرط تجربی است و بنابراین به خودآیینی عقل محض تعلق دارد (کانت، ۱۳۹۵: ۷۴).

به نظر کانت موجود عاقل هرچند خویش را به عنوان موجودی متعلق به عالم محسوس - همانند دیگر علل فاعلی - ضرورتاً تابع قوانین علیت می‌داند، ولی در عین حال از سوی دیگر - یعنی به عنوان موجودی فی نفسه - به وجود خویش به عنوان وجودی تعیین‌پذیر در یک مرتبه معقول، آگاه است. او انسان را موجودی می‌داند که به دلیل تعلق به عالم محسوس، نیازهایی دارد، ولی با این همه چنان تمام و کمال حیوان نیست که به همه آنچه عقل از جانب خویش می‌گوید، بی‌اعتنا بماند و آن را صرفاً همچون ابزاری برای ارضای نیازهای خود به عنوان یک موجود محسوس و متعلق به عالم حس به کار گیرد؛ زیرا اگر انسان، عقل را به در همان راستای غریزه در حیوانات به خدمت گیرد، صرف برخوردار از عقل، موجب برتری او بر حیوانات نخواهد شد. در این صورت، عقل فقط روشی مخصوص است که طبیعت به کار گرفته تا انسان را برای دستیابی به همان غایتی که برای حیوانات نیز مقدر است، تجهیز کند، بدون اینکه هیچ غایت برتری برای او در نظر گرفته باشد (کانت، ۱۳۹۵: ۱۰۵-۱۰۴).

کانت پس از اینکه انسان را دو ساحتی معرفی می‌کند، می‌کوشد رابطه این دو ساحت آدمی را تبیین نماید. اما تبیین رابطه این دو به راحتی ممکن نیست، بلکه وقتی تلاش برای تبیین اتحاد ضرورت و آزادی در عمل انسانی به بروز مشکلات بزرگی می‌انجامد که گویی تبیین تعامل این دو ساحت را ناممکن می‌سازد. کانت مشکل تعامل این دو



ساحت را با بیان مثالی تشریح می‌کند. وقتی در مورد انسانی که دست به دزدی زده است می‌گوییم بر اساس قانون طبیعی علیت این عمل نتیجه ضروری علل موجب در زمان پیشین است، در آن صورت باید گفت واقع نشدن آن فعل محال بوده است. بنابراین قضاوت ما بر اساس اخلاق، چگونه می‌تواند در این اوضاع تغییری ایجاد کند و چگونه می‌توان مفروض گرفت که باید از وقوع این فعل به این دلیل که قانون اخلاق از آن نهی می‌کند، جلوگیری می‌شد؟ یعنی چگونه می‌توان یک انسان را در این لحظه و نسبت به این فعل که در حین مبادرت به آن و نسبت به آن تحت نوعی ضرورت فیزیکی قرار دارد، کاملاً مختار دانست؟ (کانت، ۱۳۹۵: ۱۵۹).

کانت در نقد عقل محض و نقد عقل عملی، تلاش می‌کند تعارض میان طبیعت و آزادی را با اسناد هر یک از آنها به یک ساحت هستی‌شناسی مجزا حل کند: اختیار به قلمرو معقول یا نومی‌نال متعلق است، یعنی جایی که آدمی بر اساس مبادی عقلانی عمل می‌کند، در حالی که ضرورت صفت بارز ساحت تجربی یا فنومی‌نال طبیعت است، یعنی جایی که تمام اشیا هماهنگ با قوانین مکانیکی علی عمل می‌کنند (بیزر، ۱۳۹۶: ۱۷۲). حال برای رفع تناقض ظاهری میان اختیار و سازوکار طبیعت در عمل واحد، باید یادآور شویم که ضرورت طبیعت که نمی‌تواند با اختیار فاعل معیت داشته باشد، تنها به صفات شیء که تحت شرایط زمانی واقع است و در نتیجه به صفات فاعل عمل‌کننده، به عنوان پدیدار، اختصاص دارد (کانت، ۱۳۹۵: ۱۶۲). کانت در بیان دیگر، تفاوت این دو ساحت را در این می‌داند که در مورد نخست، موضوعات باید علل تصوراتی باشند که اراده را موجب می‌سازند، حال آنکه در مورد دوم، اراده، علت موضوعات است به طوری که مبدأ ایجاب‌کننده علیت آن به طور انحصاری در قوه محض عقل - که بنابراین می‌شود از آن به عقل عملی محض نیز تعبیر نمود- جای دارد (کانت، ۱۳۹۵: ۷۶).

در دیدگاه کانت هیچ یک از این دو ساحت انسان را نمی‌توان نفی کرد و یکی را به نفع دیگری کنار گذاشت. اگر اختیار را به موجودی نسبت دهیم که وجود آن در زمان تعیین یافته است، نمی‌توانیم او را از قانون ضرورت طبیعی که ناظر به همه حوادث در وجود او و در نتیجه ناظر به همه اعمال اوست، استثنا کنیم؛ زیرا در این صورت او را تسلیم اتفاق کور کرده‌ایم (کانت، ۱۳۹۵: ۱۵۸).

آنچه در این تقابل اهمیت بیشتری دارد، آزادی درون است؛ زیرا کانت در نقد سوم می‌گوید به لحاظ عملی باید



ساحت آزادی بر نظم مکانیکی استیلا یابد (کانت، ۱۳۹۲: ۹۳). اما وی معتقد است که اگرچه این دو قلمرو می‌توانند به لحاظ عملی از یکدیگر تأثیر پذیرند، هرگز نمی‌توانند به لحاظ قانون‌گذاری بر یکدیگر مؤثر باشند؛ زیرا قلمرو پدیداری، تحت قانون‌گذاری مکانیکی و قلمرو مفهوم اختیار، تحت قانون‌گذاری دیگر، بواسطه خلیج عظیمی که فوق محسوس را از پدیدارها جدا می‌کند، از هر گونه تأثیر متقابل ممکن، برکنارند (کانت، ۱۳۹۲: ۹۳). از این رو کانت در مملکت غایت می‌خواهد به جهان نه چنان که هست، بلکه چنان که باید باشد، بنگرد (کاسیرر، ۱۳۸۵: ۳۲۲). بر این اساس، اخلاق و قوانین اخلاقی ناشی از اختیار و اراده آزاد بر جهان تجربی استوار نیست، بلکه در تلاش برای تحقق جهانی که شایسته انسانی است، می‌اندیشد. یعنی ما از طریق اخلاق در تلاش برای انطباق با جهان نیستیم و با تحقق آزادی درون انسان به تغییر و اصلاح جهان پدیداری فکر می‌کنیم. از این رو کانت می‌کوشد نشان دهد «اگر عقل محض با نیروی فیزیکی کافی همراه باشد، اراده ما را ملزم می‌کند تا به عالم محسوس، صورت نظام موجودات متعقل را بیخشد» (کانت، ۱۳۹۵: ۷۴). در عین حال کانت یادآور می‌شود که تحقق نظام عقلانی بدون مقبولیت و همراهی نظم مکانیکی ممکن نیست. او تحقق عقلانیت و اخلاق و آزادی در نظام پدیداری را به وجود نیروی فیزیکی که آزادی درون را همراهی می‌کند، مشروط می‌داند و گر نه اگر حمایت پدیداری از آزادی درون صورت نگیرد، هرگز آزادی در ساحت پدیداری امکان نمی‌یابد (کانت، ۱۳۹۵: ۷۴).

البته چنین نیست که در نظر کانت آزادی به حوزه امور مجرد و ساحت مجرد آدمی تعلق داشته باشد. او فقط معتقد است که آزادی نمی‌تواند به ساحت پدیداری تعلق داشته باشد و ساحت پدیداری را نیز مساوی با طبیعت نمی‌گیرد. در حقیقت آزادی، امری برون‌پدیدار در نظر گرفته می‌شود و با این حال همچنان امری طبیعی باقی می‌ماند و با سلب پدیداری بودن آزادی، طبیعی بودن آن نیز از میان برداشته نمی‌شود. کانت قانون اخلاق را که قانون آزادی انسانی نیز هست، در حقیقت قانون علیت‌های فاعل مختار و بنابراین قانون امکان یک نظام «طبیعی» فوق محسوس می‌داند (کانت، ۱۳۹۵: ۸۰). وی در اینجا قانون اخلاقی را نظامی فوق طبیعی نمی‌داند، بلکه آن را «نظام طبیعی فوق محسوس» برشمرده و منکر مجرد بودن آن است. کانت در نقد عقل عملی دوباره به این امر پرداخته و همه دستوره‌های اخلاقی را که از آزادی درون ناشی شده‌اند، نظام طبیعی حاصل از اراده آدمی می‌داند. بنابراین، این قانون باید تصور یک نظام طبیعی باشد که در تجربه داده نشده است و در عین حال از طریق اختیار ممکن است. پس این نظام، نظامی



فوق محسوس است و ما دست کم از دیدگاه عملی به آن واقعیت عینی می دهیم؛ زیرا آن را موضوع اراده خویش به عنوان موجود متعقل محض می انگاریم (کانت، ۱۳۹۵: ۷۵).

۲. آزادی سلبی و آزادی ایجابی

کانت در ادامه به دو سطح متفاوت از آزادی اشاره می کند: آزادی طبیعی که به صورت سلبی تحقق دارد و آزادی مدنی و سیاسی که به صورت ایجابی محقق می شود. آزادی سلبی به این معناست که درون انسان استقلال خود را از هر چیزی که بتواند در او تأثیر گذارد حفظ کرده و آنها را از خود سلب کند. او در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق آزادی سلبی را چنین تعریف می کند: «خصیصه‌ای است که به وسیله آن می توان مستقل از تعیین شوندرگی توسط علت‌های بیگانه عمل کرد» (کانت، ۱۳۹۴؛ الف: ۱۲۳). این تعریف سلبی از آزادی در نظر کانت به مفهوم ایجابی از آن رهنمون می شود که بسی کامل تر و پر فایده تر است. کانت در تعریف مفهوم مثبت آزادی می گوید، از آنجا که مفهوم اراده، مفهوم نوعی علیت است و هر مفهوم علیت، مفهوم قانون را همراه خود دارد، آزادی نمی تواند استقلال از قانون به طور کلی باشد - آنچنان که آزادی سلبی خود را از هر نوع قانون بیرون کشیده و به هیچ قانونی مقید نمی شود - بلکه آزادی عبارت است از استقلال اراده از تعیین یافتن توسط قوانین طبیعت و همچنین عبارت است از تعیین یافتن آن توسط قوانین تغییرناپذیر از نوعی خاص. بنابراین، اراده نه تنها به معنای منفی آزاد است، بلکه به معنای مثبت هم آزاد است. و چون ضرورت طبیعی عبارت است از «دیگرآیینی» علل فاعلی، آزادی اراده به معنای مثبت نمی تواند چیزی جز «خودآیینی» اراده باشد، یعنی آن خصوصیت اراده که به واسطه آن اراده برای خود، یک قانون است (نک: سیف، ۱۳۸۹: ۸۱).

آزادی سلبی به نوعی از آزادی منجر می شود که انسان را کاملاً جدا از اجتماع در نظر می گیرد، یعنی این نوع از آزادی تنها بیرون از اجتماع امکان می یابد؛ زیرا آزادی هیچ یک از افراد جامعه را بر نمی تابد و همواره در جدال با دیگری و استیفای فردیت خود در تلاش است. اما کانت در آزادی ایجابی می کوشد با محدود ساختن آزادی منفی که می خواهد به صورت نامحدود وجود داشته باشد، طرحی از آزادی را ارائه دهد که بتواند ذیل قانون، تحقق یابد. این نوع آزادی در مقایسه با آزادی دیگران شکل می گیرد و هر فردی با در نظر آوردن آزادی دیگران قانونی وضع می کند که آزادی



دیگران نیز در آن تأمین شود. از این رو این آزادی در جامعه تحقق می‌یابد و هرگز نمی‌تواند به صورت فردی محقق گردد. انسان، موجودی متمایل به زندگی اجتماعی است؛ زیرا در شرایط اجتماعی می‌تواند استعدادهای طبیعی خود را که آزادی مدنی نیز که یکی از آنها است، شکوفا کند (کانت، ۱۳۹۴؛ ب: ۱۴).

۳. آزادی و خودآینی

در سنت مسیحی، آزادی و خروج از حالت گناه به وسیله لطف الهی که از طریق پسر به آدمی ارزانی می‌شود، ممکن می‌گردد (یوحنا، ۸: ۳۷؛ ۸: ۳۲-۳۳). آگوستین نیز که در سنت افلاطونی-مسیحی رشد یافته بود درباره آزادی اراده معتقد است هرچند همکاری اراده و فضل، مایه رهایی آدمی را فراهم می‌کنند، اما فیض نه فقط یک همدست برای اراده، بلکه علت اصلی آزادی به‌شمار می‌آید. بنابراین اراده انسانی به تنهایی برای رسیدن به نجات ابدی کافی نبوده و برای رستگاری و آزادی^۱ مدیون فضل الهی شمرده می‌شود (Erasmus - Luther, 2002: 28-26). از این رو آزادی به معنای نامحدودی اراده و توان آدمی شمرده نمی‌شود، بلکه اراده درون، دارای نقصی است که تنها با حضور امر متعالی جبران می‌پذیرد. این انگاره مسیحی در اندیشه دکارت نیز ظاهر می‌شود و در نتیجه، او آزادی را به وضوح و تمایز نسبت داده و وضوح را متعلق به خداوند می‌داند (دکارت، ۱۳۹۰: ۹۱). به باور دکارت بدون شک هم لطف خدا و هم معرفت فطری نه تنها از آزادی من نمی‌کاهد، بلکه آن را افزایش داده و استوار می‌سازد (دکارت، ۱۳۹۰: ۷۷). اگر اراده تحت تأثیر لطف الهی قرار گیرد نه تنها از آزادی آدمی کاسته نمی‌شود، بلکه افزوده هم می‌شود.

اما کانت با عدول از این دیدگاه، آزادی درون را از هرگونه دخالت امر بیرونی مستقل می‌سازد و معتقد است انسان موجودی نیست که توسط گزینه هدایت شود یا به واسطه علم فطری، امور خود را سر و سامان داده و تعلیم دیده باشد، بلکه او باید همه چیز را از درون ذات خود برآورد. تدارک خوراک و پوشاک و حفاظت از خود در مقابل خطر موجودات دیگر و دست‌یافتن به تمام لذات و خوشی‌هایی که در زندگی قابل تحصیل است، قدرت درک و تشخیص و حتی خیرخواهی و اراده خیر، به‌طور کامل باید بر عهده خود انسان نهاده می‌شد (کانت، ۱۳۹۴؛ ب: ۱۳-۱۲). کانت در اصل سوم ایده جهان‌وطنی می‌گوید: «طبیعت، اراده کرده است انسان تمام آنچه را که ورای نظم مکانیکی وجود

^۱ آزادی از گناه



حیوانی او قرار دارد، به طور کامل از درون خود برآورد و تنها در کمال و سعادت می‌سهم باشد که فارغ و آزاد از دخالت غریزه به واسطه عقل خود به دست آورده باشد» (کانت، ۱۳۹۴؛ ب: ۱۲). کانت این اصل را اصل خودآیینی می‌نامد و آن را در مقابل همه آراء دیگر مربوط به اراده که آنها را به نام دگرآیینی می‌شناسد، قرار می‌دهد. خودآیینی اراده، اصل یگانه همه قوانین اخلاقی و تکالیف منطبق با آنها است. در حقیقت، اصل یگانه اخلاق همانا استقلال از هرگونه ماده قانون مادی و در عین حال، موجب شدن انتخاب از طریق صرف صورت تقنینی کلی است که دستور انتخاب باید قابلیت آن را داشته باشد. این استقلال همان اختیار به معنی سلبی کلمه و این قانون‌گذاری ذاتی عقل محض و بنابراین عقل عملی، اختیار به معنی ایجابی کلمه است (کانت، ۱۳۹۵: ۵۸).

۴. آزادی تحت قوانین حقوقی و مدنی

تصویر کانت از آزادی، تصویر سوژه‌ای بود که براساس قوانین عمل می‌کند؛ زیرا موجودی که براساس قانون عمل نکند، آزاد نیست، بلکه تنها بی‌سامان و اتفاقی و به اجبار قوانین تصادف عمل می‌کند، مانند تاسی که بی‌هدف ریخته می‌شود. این قانون باید خودنهاد باشد؛ زیرا فاعل تنها بر اساس قوانینی حرکت می‌کند که ابتدا خودش تصوری از آن شکل داده و سپس آن را بر خویش اعمال کرده باشد.

از این رو آزادی در اندیشه کانتی به معنای عدم جبریت نیست، بلکه به معنای نوع خاصی از جبریت به شمار می‌رود (کاسیرر، ۱۳۸۵: ۳۶۲). آزادی یعنی قانونی که در کنش‌های خود از آنها پیروی می‌کنیم از بیرون تحمیل نشده باشد، بلکه ذهن اخلاقی این قانون را برای خود وضع کرده باشد. قانون اخلاق گویای چیزی جز خودآیینی عقل محض، یعنی اختیار نیست (کانت، ۱۳۹۰: ۵۸). خودآیینی و آزادی، درون قانون تحقق می‌یابد و این گونه نیست که آزادی با گریز از همه محدودیت‌ها به وجود آید. آزادی با پناه بردن اراده به درون محدوده قانون، تحقق می‌یابد. اما تبعیت از قانون، سلب آزادی قانون‌گذار به شمار نمی‌رود، بلکه او برخی قوانین را سازگار با استقلال درون به شمار می‌آورد. از این رو کانت قوانینی را که بتواند با استقلال اراده سازگار باشد، مجاز می‌داند و آنچه را سازگار نباشد، ممنوع اعلام می‌کند. خواستی که آیین‌های کردارش به حکم ضرورت با قوانین استقلال مطابقت کند، خواستی مقدس و مطلقاً نیک است (کانت، ۱۳۹۴؛ الف: ۱۱۲).



به این ترتیب آزادی در محدوده قانون تنها در جامعه مدنی اتفاق می‌افتد. آزادی درون در جامعه مدنی شکل می‌گیرد، جایی که مدنیت اتفاق نیفتد و هیچ کس در اجتماع انسانی، آزادی دیگران را تحمل نکند و به آن اهمیت ندهد، بلکه تنها به فکر استیفای آزادی خود باشد، آزادی، معنایی نمی‌یابد. انسان که در حالت طبیعت، شایسته آزادی بی حد و مرز است به موجب یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر، ملزم به ورود به وضعیت مدنی می‌شود. این در حقیقت بزرگترین ضرورت‌هاست که از درون خود انسان برآمده است؛ زیرا تمایلات او اجازه نمی‌دهد انسان در حالت توحش بتواند مدتی طولانی به زندگی ادامه دهد. تنها در چنین محدوده‌ای به عنوان وحدت مدنی است که آزادی بهترین تأثیر خود را در زندگی انسان برجای می‌گذارد. درست مانند درختان که اگر در جنگل، کنار یکدیگر برویند چون مانع رسیدن هوا و نور خورشید به یکدیگر می‌شوند، یکدیگر را مجبور می‌کنند هر یک بلندتر از بقیه قد بکشد تا بتواند از نور و هوا استفاده کند و به این ترتیب، مستقیم و زیبا پرورش می‌یابد. درحالی که تک‌درخت در نتیجه عدم مانع از هر طرف بی‌رویه و آزادانه جوانه می‌زند و شاخه می‌رویاند، کج و ناخوش اندام رشد می‌کند (کانت، ۱۳۹۴؛ ب: ۱۶).

آزادی درون در نسبت با آزادی همه افراد دیگر معنا می‌یابد. بنابراین آزادی‌های مورد ادعای انسان‌ها، به‌نحو متقابل یکدیگر را محدود می‌سازند. به این ترتیب، کانت به مفهوم ویژه‌ای از آزادی می‌رسد که تحت آن، تلفیق اختیار این فرد با اختیار فرد دیگر، بر پایه آزادی مدنی ممکن گردد. وی از این تعریف، قانون آزادی مدنی را استنتاج نموده و آن را به‌صورت این گزاره تدوین می‌کند: چنان رفتار کن که کاربرد آزاد اختیار تو بتواند با آزادی هر کس دیگر، بر پایه یک قانون عمومی پا بر جا باشد.

انسان آزاد است با پافشاری بر مفهوم آزادی طبیعی، به قوانین هیچ‌یک از نهادهای مدنی موجود در جامعه گردن نهد، اما او با این کار، خود را از امکانات فراوانی که همین نهادهای مدنی برای او فراهم می‌کنند، محروم می‌سازد. نهادهایی که با تمکین به قواعد آن - یعنی با چشم‌پوشی از آزادی سلبی - افقی تازه از آزادی ایجابی برابر انسان می‌گشایند. کسی که در یک اجتماع انسانی به قوانین حقوق مالکیت تن ندهد و حق دیگری را در این باره به‌طور خاص و حق مالکیت را به‌طور عام معتبر نداند، خود نیز نمی‌تواند از موهبت داشتن اموال و حفظ آن بهره‌گیرد. بنابراین باید جامعه‌ای به وجود آید که در آن آزادی تحت قوانین خارجی، یعنی قوانین حقوقی و مدنی در حد اعلی درجه امکان، با قدرتی فراگیر و غیرمقابله مستقر گردد (کانت، ۱۳۹۴؛ ب: ۱۶).



در نهایت به نظر کانت آزادی در جهان وطن موعود قابل تحقق است و تا زمانی که ملل و دولت‌ها از آزادی طبیعی خود چشم‌پوشیده و در جامعه‌ای بین‌المللی گرد هم نیایند و آزادی یکدیگر را تحمل نکنند، آزادی مدنی مورد نظر کانت هرگز محقق نخواهد شد. به این ترتیب آزادی درون سوژه، تنها در آزادی جامعه بین‌الملل امکان می‌یابد.

۵. تحقق تاریخی و تدریجی آزادی

نکته پایانی اینکه آزادی در اندیشه کانت چیزی نیست که همواره در ما وجود داشته باشد. ما آزادی را از طریق تلاش خود به دست می‌آوریم و با سیر عقلانی شدن، روند آزادی نیز در ما رشد می‌کند. کاسیرر به حق درباره آزادی از زبان کانت چنین می‌گوید: «آزادی، میراث طبیعی انسان نیست. اگر بخواهیم آن را تصاحب کنیم باید آن را به وجود بیاوریم. اگر انسان از غرایز طبیعی خود پیروی می‌کرد به تلاش آزادی نمی‌افتاد، بلکه وابستگی را برمی‌گزید» (کاسیرر، ۱۳۸۵: ۳۶۳). آزادی در کانت، صورت پیشینی عقل است و سرشت و فطرت عقل معرفی می‌شود. کانت همان‌طور که عقل را در ساحت تاریخ قابل تحقق می‌داند و حصول آن را تدریجی می‌داند، آزادی را نیز که لازمه عقلانیت بشری است، تاریخی و تدریجی می‌پندارد. عقل از طریق آموزش، تمرین و عمل می‌تواند به تدریج و گام‌به‌گام پیشرفت کند. به همین جهت هر فرد انسانی باید مدت طولانی زندگی کند تا بیاموزد چگونه استعداد‌های طبیعی خود را به بهترین نحو به کار ببرد. کانت حتی معتقد است شکوفایی استعداد انسانی که در سایه عقلانیت به وقوع می‌پیوندد، در طول عمر فرد انسانی نمی‌تواند محقق شود. به همین خاطر انسان نیازمند سلسله‌ای از نسل‌های متعدد نامحدود است تا طی این نسل‌ها یکی اطلاعات و روشنگری‌های خود را به دیگری منتقل کند و در نهایت استعدادها و ذخایر طبیعی در نوع انسان بتواند به مرحله‌ای از رشد برسد که با غایت اصولی طبیعت مطابقت کند (کانت، ۱۳۹۴: ب: ۱۱). به این ترتیب تکامل و شکوفایی استعداد‌های انسان که آزادی نهایت این شکوفایی در نظر گرفته می‌شود، تنها در نوع انسان و در طول تاریخ ممکن است.

۶. آنچه مورد توجه کانت نبود

۱. معنا و واژه، همان‌طور که ویتگنشتاین در پژوهش‌های فلسفی‌اش بدان پرداخته، در نقش و کاربرد آن در اجتماعی خاص است و ما با اجتماعات و یا به قول ویتگنشتاین با بازی‌های زبانی متعددی روبرو هستیم (نک: ویتگنشتاین، ۱۳۸۰).



بنابراین آزادی، معانی متعددی دارد که با توجه به کاربردش در زمینه و شیوه‌های مختلف زندگی معنا می‌یابد و نمی‌توان تمام آنها را در یک کاربرد یا سرشتی ثابت خلاصه کرد. گاه منظور از آزادی مفهومی در برابر جبر است. همه ما به این معنا آزاد هستیم و آن را به نحو شهودی در خودمان می‌یابیم، حال مؤمن باشیم یا کافر، متخلق به ضروریات اخلاقی باشیم یا نباشیم. گاه منظور از آزادی مفهومی در برابر اجبار محیطی و بیرونی است؛ مانند کسی که تحت اجبار حاکم یا فردی دیگر و به‌رغم میل باطنی فعلی را انجام می‌دهد. گاه منظور آزادی مفهومی در برابر وابستگی‌های روحی و روانی است. مانند وابستگی به مقام، پول، فردی خاص و غیره. این معنای آزادی بیشتر در روان‌شناسی مورد توجه است. گاهی منظور از آزادی مفهومی در برابر جهل است که در این معنا علم، آگاهی و عقلانیت نه تنها علت آزادی، بلکه عین آزادی است و کسی که آگاهی دارد، آزاد است. در برابر جاهل، امور بیگانه و مجهولی وجود دارد که اجازه نمی‌دهد او در عالمی از آن خود باشد و این بیگانگی با امور به نوعی مانعی در برابر تصمیم، انتخاب و آزادی اوست. گاه آزادی در برابر منیت قرار می‌گیرد که می‌توان آن را معنای عرفانی آزادی دانست و بواسطه تسلیم، رضا و فنا در وجودی والا (خدا) اتفاق خواهد افتاد. گاه آزادی در برابر شرک، کفر و ظلم معنا می‌یابد که بیشتر کاربردی دینی دارد و با ایمان و عدالت تحقق می‌یابد و براساس آن، ظالم و کافر، گرفتار ظلم و کفر خود است. گاهی آزادی در برابر دگرآیینی و از خود بیگانگی است، چنان که کانت هم این معنا را مورد توجه قرار می‌دهد. گاهی آزادی در برابر نیستی است؛ در این معنا کسانی که در حال زندگی می‌کنند، خلاق هستند، از خود، برون هستند و به قول هایدگر در جهان و با دیگران هستند، گشوده هستند، شاعر هستند و خلاصه اینکه وجود دارند و هستند، آزاد می‌باشند. به همین طریق می‌توان معانی دیگری برای آزادی بر شمرد. بنابراین آزادی معانی بسیار متنوعی دارد که اختیار، آگاهی، وارستگی، فنا، بندگی خدا، خودآیینی، هستی و غیره را دربرمی‌گیرد و در هر معنایی مسائل و بحث‌های متنوعی برای طرح وجود دارد که البته وجود اشتراک معنایی میان برخی از معانی دور از انتظار نیست. این در حالی است که کانت برخی از این معانی را مورد توجه قرار نداده و آزادی را صرفاً به معنای آزادی از ضروریات علی-معلولی می‌داند.

۲. به باور نگارندگان اگرچه قوانین اخلاق از ما صادر می‌شود، عمل کردن و نکردن به آنها اختیاری است. این معنای اختیار، غیر از اختیار و آزادی از ضرورت و طبیعت بوده و اعم از آن است. در این بیان عام از آزادی، اراده ما آزاد است که تسلیم قوانین عقل یا قوانین علی و ضروری طبیعت شود. بنابراین حتی انسان‌های غیراخلاقی به این معنا آزاد



بوده و مسئول رفتار خود هستند، هر چند به معنای کانتی آزاد نباشند.

۳. از نظر کانت قوانین بر طبیعت حاکم ضروری و غیر تاریخی هستند، ولی آنچه امروزه و پس از تلاش‌های فیلسوفان علم معاصر مانند کوهن و فایرابند روشن شده این است که با توجه به نظریه بار بودن تجارب حسی، قوانین علمی به هیچ وجه فرانسسانی و فراتاریخی نیستند. همچنین قواعد عقلانی که باز از نظر کانت مطلق هستند، امروزه براساس نظریات فیلسوفان تحلیلی‌ای چون کارنپ و کواین و فیلسوفان پراگماتیسمی چون دیویی، جیمز و رورتی دیگر جایگاه گذشته را نداشته و هدف انتقادات مختلف قرار گرفته‌اند. خلاصه اینکه عدم قطعیتی خاص در حوزه‌های نظری و عملی قابل مشاهده است که براساس آن می‌توان ادعا کرد آدمی تا حدود زیادی محصولی اجتماعی است نه نتیجه صورت محض قانون اخلاقی و قاعده امتناع اجتماع نقیضین و ازاین‌رو انتزاع و استعلا. افزون بر این، وجود و آگاهی فرد از هویت خود به شدت وابسته به زمانه و تاریخش است. از سویی رشد و تقویت مباحث زبانی در عصر حاضر و تأکید بر ویژگی اجتماعی و کاربردی زبان به همراه انکار وجود هر نوع منظر مطلق و قواعد جهان‌شمول، موجب شد که تنها تکیه‌گاه قابل اعتماد انسان‌ها نه واقعیت خارجی و نه قواعد عقلی محض و ضروری، بلکه یکدیگر باشد. به این ترتیب، گفتگو و توافق به عنوان تنها راه همبستگی و آزادی مورد توجه قرار گرفت. اکنون آزادی تنها در گفتگو و موقعیت تاریخی و اجتماعی امکان ظهور دارد. همچنین خودآیینی نه در تعیین اراده با قوانین انتزاعی و ضروری عقل محض عملی که با تعیین آن به وسیله آداب و رسوم اجتماعی (عقلانیت انضمامی و اخلاق اجتماعی) ممکن است، اما با این وجود ملاحظه می‌شود که گفتگو، تعامل و توافق به عنوان تنها منشأ وضع قوانین و قواعد و در نتیجه ظهور آزادی، در تحلیل کانت از آزادی مغفول مانده است. در مقابل، آزادی در اندیشه وی در نهایت بر بنیاد فردی و مکانیکی استوار که در این نگاه، جمع و روابط ارگانیکی میان افراد یک جامعه در تبیین و تحلیل مفهوم آزادی نادیده گرفته شده است.

۴. کانت که انسان را دو ساحتی معرفی می‌کند در ادامه مجبور می‌شود تبیین رضایت‌بخشی از رابطه این دو ساحت و رابطه و اتحاد میان فنومن، طبیعت و ضرورت از یک سو و نومن و آزادی از سوی دیگر در عمل انسانی ارائه کند. وی در نقد عقل محض و نقد عقل عملی، تلاش کرد تعارض میان طبیعت و آزادی را با اسناد هر یک از آنها به



یکی از دو ساحت هستی‌شناسی مجزا حل کند، به این صورت که اختیار را به قلمرو معقول یا نومیال نسبت داد، یعنی آنجا که آدمی بر اساس مبادی عقلانی عمل می‌کند و ضرورت را صفت بارز ساحت تجربی یا فنومنال طبیعت دانست، یعنی جایی که تمام اشیا هماهنگ با قوانین مکانیکی علی عمل می‌کنند. اما نکته اینجاست که توضیحات کانت در تبیین و دفاع از ساحت نومن چندان رضایت‌بخش نیست، به‌گونه‌ای که ایده‌آلیست‌های بعدی آلمان به این نتیجه رسیدند که حفظ چنین ساحتی نه تنها ضرورتی نیست، بلکه توجیه قابل دفاعی هم برای قائل شدن به آن وجود ندارد (معلمی، ۱۳۸۸: ۱۳۹). افزون بر این کانت خود درمی‌یابد که ما در آزاد بودن مجبوریم و مجبور بودن در آزادی با تحلیلی که از آزادی ارائه داده بود، ناسازگار است. به این ترتیب شکاف و ثنوتی که میان دو ساحت نومن و فنومن و به تبع آن آزادی و طبیعت وجود داشت، هرگز در فلسفه کانت پر نشد و اتحاد مورد ادعای کانت تبیین کافی و رضایت‌بخشی نیافت.

۵. خدا در تفکر کانت نقشی ایجابی و تقویمی در تحقق آزادی ندارد. به نظر وی آزادی به معنای این است که عامل عقلانی، یعنی عقل عملی و قانون اخلاقی از طبیعت (امیال و انگیزه‌ها) آزاد است. نکته اینجاست که چنین آزادی‌ای هیچ تلازمی با شادی، رضایت و آرامش ندارد و هر چند کانت تلاش داشت با مفاهیمی مانند احترام انگیز بودن قواعد عقل عملی به عنوان انگیزه متخلق شدن به آنها، وجود چنین رضایتی را نشان دهد، ولی در نهایت نتوانست دفاع قابل قبولی از آن داشته باشد؛ زیرا از نظر وی میان وظیفه از یک سو و میل، عواطف و شادی تلازمی وجود ندارد (کانت، ۱۳۹۴؛ الف: ۲۴). این درحالی است که وقتی خداوند نقشی تقویمی داشته باشد و انسان در جهت کسب و رسیدن به اسماء الهی و ظهور آنها در خود باشد، انسان به آزادی‌ای همراه با رضایت و شادی دست خواهد یافت. براساس این دیدگاه، ما بر اساس اصولی زندگی می‌کنیم که اولاً ریشه در نهاد (و به اصطلاح فطرت) ما دارند و ثانیاً چون در ضمن اعتقاد به وجود خداوند متعالی و به نیت رضایت و قرب او انجام می‌شود، همراه و ملازم با شور و بهجت می‌باشد.

۶. کانت آزادی را در چارچوب قواعد عقل عملی و اخلاقیات ممکن می‌داند. پرسش این است که آیا ابداعات و خلاقیت‌های هنری ما نمودهایی از آزادی ما هستند یا نه؟ تازگی و ابداع هنری را چگونه می‌توان با قواعد پیشینی عقل و



اصول اخلاقی جمع کرد؟ این در حالی است که امروزه برای بسیاری از متفکرین مانند هایدگر، گادامر و رورتی، اندیشیدن و عقلانیت از سنخ هنر و شاعری است و از این رو آزادی نه تنها در چارچوب عقل پیشینی تحقق نمی‌یابد، بلکه برعکس عقل پیشینی محض، نافی آزادی است. آنان معتقدند آنکه اندیشه دارد خلاق و مبدع است و آنکه مبدع است نمی‌تواند آزاد نباشد، اما کانت در تحلیل خود از مفهوم آزادی به خلاقیت و از این رو اندیشه به معنایی که گذشت توجه ندارد. البته کانت ناهماهنگ حرف نمی‌زند و تعریفش از آزادی با تصورش از آگاهی و اندیشه نسبت درستی دارند، ولی ما امروزه می‌دانیم که آزادی، آگاهی، اندیشه ابداع، خلاقیت و تازگی مفاهیمی کاملاً درهم تنیده‌اند.



نتیجه گیری

با توجه به آنچه گذشت این نتیجه حاصل می‌شود که کانت اولاً آزادی را به ساحت فرایپدیدی و درون، نه ساحت پدیدی و بیرون مربوط می‌داند. در ساحت پدیدی، ضرورت علی حاکم است، ولی آنچه بر ساحت فرایپدیدی و نومن حاکم است، قواعد عقل محض می‌باشد. ثانیاً آزادی دو معنای سلبی و ایجابی دارد، به بیان دیگر، آزادی عبارت است از استقلال اراده از تعین یافتن توسط قوانین طبیعت و همچنین عبارت است از تعین یافتن آن توسط قوانین تغییرناپذیر از نوعی خاص که منشأ آن درون عقل محض است. ثالثاً تحقق آزادی تحت قواعد، در اجتماع، به نحو تاریخی و تدریجی اتفاق می‌افتد. اما تحلیل کانت کاستی‌هایی دارد که نباید از آنها غافل شد، مانند اینکه: ۱. آزادی معانی بسیار متنوعی دارد که اختیار، عقلانیت، وارستگی، فنا، بندگی خدا، خودآئینی، هستی و غیره را دربرمی‌گیرد و این در حالی است که کانت آزادی را صرفاً به معنای آزادی از ضروریات علی-معلولی می‌داند. ۲. درست است که قوانین اخلاق از ما صادر می‌شود، ولی عمل کردن و نکردن به آنها اختیاری است. اراده ما آزاد است که تسلیم قوانین عقل یا قوانین علی و ضروری طبیعت شود. بنابراین حتی انسان‌های غیراخلاقی به این معنا آزاد بوده و مسئول رفتار خود هستند، هرچند به معنای کانتی آزاد نباشند. ۳. از نظر کانت قوانین حاکم بر طبیعت و همچنین قواعد عقلی همگی ضروری و غیر تاریخی هستند، ولی امروزه روشن شده است که با توجه به نظریه بار بودن تجارب حسی، قوانین علمی به هیچ وجه فراانسانی و فراتاریخی نیستند. همچنین امروزه قواعد عقلانی دیگر جایگاه گذشته را نداشته و نقدهای بسیاری بر آنها وارد شده است. ۴. شکاف، ثنویت و تعارضی که میان دو ساحت نومن و فنومن و به تبع آن آزادی و طبیعت وجود داشت، هرگز در فلسفه کانت پر نشد. ۵. آزادی مورد توجه کانت با شادی، رضایت و آرامش هیچ تلازمی ندارد؛ زیرا از دیدگاه وی میان وظیفه از یک سو و میل، عواطف و شادی از سوی دیگر تلازمی وجود ندارد.



منابع و مأخذ

۱. اشتراوس، لئو (۱۳۹۳)، فلسفه سیاسی چیست، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۲. افلاطون (۱۳۸۰)، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، چاپ سوم، ج ۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۳. انجیل عیسی مسیح (۲۰۱۰)، ترجمه هزاره نو، ایلام: انتشارات ایلام.
۴. بیزر، فردریک (۱۳۹۶)، هگل، سید مسعود حسینی، چاپ سوم، تهران: انتشارات ققنوس.
۵. دکارت، رنه (۱۳۹۰؛ الف)، انفعالات نفس، فلسفه دکارت، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات بین‌المللی علم الهدی.
۶. دکارت، رنه (۱۳۹۰؛ ب)، اصول فلسفه، فلسفه دکارت، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، چاپ دوم، تهران: انتشارات بین‌المللی علم الهدی.
۷. سیف، سید مسعود (۱۳۸۹)، نقش آزادی در فلسفه اخلاق کانت، متافیزیک، سال دوم، شماره ۲، صص ۹۲-۷۹.
۸. کاسیرر، ارنست (۱۳۸۵)، اسطوره و دولت، ترجمه یدالله موقن، تهران: انتشارات خوارزمی.
۹. کانت، امانوئل (۱۳۹۲)، نقد قوه حکم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ هفتم، تهران: نشر نی.
۱۰. کانت، امانوئل (۱۳۹۴؛ الف)، بنیاد مابعدالطبیة اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۱. کانت، امانوئل (۱۳۹۴؛ ب)، رشد عقل، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، چاپ سوم، تهران: انتشارات نقش و نگار.
۱۲. کانت، امانوئل (۱۳۹۵)، نقد عقل عملی، ترجمه انشالله رحمتی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سوفیا.
۱۳. فروم، اریک (۱۳۹۹)، گریز از آزادی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، چاپ ۲۲، تهران: انتشارات مروارید.
۱۴. معلمی، حسن (۱۳۸۸)، نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه غرب، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۵. ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۰)، پژوهش‌های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز.